



کاهش مجدد قیمت کاغذ

قیمت کاغذ تحریر در بازار آزاد بازهم با کاهش مواجه شد. از سوی دیگر زمزمه‌هایی مبنی بر راه‌اندازی مجدد خط تولید تحریر در کشور به گوش می‌رسد. به گزارش خبرنگاری تسنیم، در ادامه فراز و فرود قیمت‌ها در بازار کاغذ، این کالا با کاهش دوباره قیمت‌ها مواجه شد. بر این اساس هر بند کاغذ تحریر ۷۰ در ۱۰۰ با گرماژ ۷۰ گرم، بندی ۵۷۰ هزار تومان شده است.



خاطرات ۷۰ شهید ابرکوهی جمع‌آوری شد

نویسنده ابرکوهی از جمع‌آوری خاطرات ۷۰ شهید شهرستان ابرکوه خبر داد. رحیم میرعظیم در گفت‌وگو با مهر عنوان کرد: در راستای تلاش برای جمع‌آوری خاطرات تمامی شهدای شهرستان ابرکوه تاکنون خاطرات ۷۰ نفر از شهدا جمع‌آوری شده است. نویسنده کتاب یک هفته در جهنم یادآور شد: خاطرات ۱۹ زاده سرافراز ابرکوهی نیز برای اولین بار در قالب یک کتاب در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

گفت‌وگو با مریم کاظم‌زاده، خبرنگار جنگی که در مریوان و کردستان همراه دکتر چمران بود

رازهایی که بعد از ۴۲ سال افشامی شوند



فاطمه ترکاشوند

ادبیات و هنر

شبیهِ خود چمران است. در انگلستان، ریاضی‌فیزیک‌می‌خواند که انقلاب شد و برگشت تا مثل بی‌خیال‌ها، فارغ از تحولات بنیادین کشورش در گوشه‌ای از جهان مشغول تأمین رفاه زندگی شخصی نماند. برگشت و مستقیم خبرنگار جنگ شد، آن‌هم به عنوان یک زن. عدل هم افتاد و وسط منطقه‌ای که جنگ، شکل کلاسیک جبهه‌های جنوب را نداشت، جایی در کردستان که خطر می‌توانست پشت در هر خانه‌ای، کمین کرده باشد. شاید به همین بهانه‌ها، دست پنهان تقدیر او را گذاشت کنار دکتر چمران که از آمریکا پس از تحصیلات عالی‌ه در رشته فیزیک به لبنان برای جنگ با اسرائیل تا کردستان آمده بود تا پی تحقق آرزوهایش برای ایران را با جدیت بگیرد. از مریم کاظم‌زاده درباره بعد هنری شخصیت چمران پرسیدیم و او در میانه خاطره‌ای سراسر سیاسی-نظامی، توضیحش داد.

شما نقاشی‌ها یا عکس‌هایی را که خود شهید چمران، عکاس‌شان بوده در همان دوران دیده بودید؟

در دوره کوتاهی که با ایشان آشنا شدم، اواخر خرداد ۵۸ بود. تا زمان شهادت ایشان در سال ۶۰، اوج فعالیت‌های سیاسی و نظامی دکتر بود و طبیعتاً فرصتی برای مواجهه مستقیم با آثارشان پیدا نکردم اما بیشتر از خودشان تعریف کارهایشان را شنیدم و بعد هم که خودم سال ۶۴-۶۳ دانشجوی هنر شدم، بعضی کارهای ایشان را دیدم. بنابراین بعد از شهادت دکتر، موفق شدم آثارشان را ببینم و البته به طور حتم هم می‌دانم که فقط همین کارهای ایشان نبوده و در دوره‌ای که لبنان و آمریکا زندگی می‌کردند کارهای هنری بیشتری داشتند که الان در دسترس نیست.

چطور می‌شود فردی که به وضوح وجوه سیاسی و نظامی شخصیتش در او مرجع است تا این اندازه اهل هنر باشد که به خلق اثر هم بپردازد؟

این موضوع را باید به پشتوانه ابعاد شخصیتی ایشان توضیح داد که حول مساله «انسان کامل» می‌گردد اما قبل از آن باید خاطره‌ای بگویم که روشن شود چطور بعد از نماز مغرب و عشا به بهانه صحبت درباره دوربین من وارد گفت‌وگو شدند و آنجا با بعد هنرمند ایشان آشنا و از آن آگاه شدم. خوب یادم است که عصر یک روز گرم خردادای در یادگان مریوان بودیم. دکتر با یک کت و یک پیراهن تریکو نخی و یک شلوار قهوه‌ای به همراه تیمسار فلاحی وارد یادگان شدند. خب باید اشاره کنم آشنایی ما با هم چندان هم دوستانه نبود (بلخند می‌زند).

چرا؟ مگر چه اتفاقی افتاده بود؟

سرگرد شیبانی، فرمانده یادگان مریوان به استقبال تیمسار فلاحی و دکتر چمران در سمت نماینده نخست‌وزیر که با بالگرد وارد شده بودند، رفتند. بالگرد که نشست، من به همراه آقای مصطفوی، فرمانده سپاه پاسداران مریوان و آقای گلستانی که ایشان هم از فرماندهان سپاه بودند به استقبال رفتیم اما گزارش نظامی که سرگرد شیبانی به تیمسار فلاحی داد، درباره مداخله پاسدارها در کارهایی بود که به زعم ایشان باید توسط ارتش انجام می‌شد. از طرفی آقای مصطفوی را هم باید می‌دیدید. ایشان از آن افسرهای قدرگارد جاوید بود. فقط همین قدر بگویم که گارد جاوید در مسابقات میان ارتش‌های جهان، پیش از انقلاب اول شده بود و آقای مصطفوی هم اصلاً شباهتی به ظاهر پاسدارهای معمولی نداشت. آقای گلستانی هم همین‌طور از قدرهای سپاه بودند و متأسفانه هیچ وقت شناخته نشدند. آنها به معنای دقیق کلمه، قهرمان بودند و قهرمان رفتند و از افتخارات من است که این آدم‌ها را از نزدیک دیدم و تا روزهای آخر همراه‌شان بودم و تفاوت‌ها را درک کردم.

بعد از گزارش سرگرد شیبانی به تیمسار فلاحی چه اتفاقی افتاد؟

البته بگویم به علت خبرنگار بودنم، این خاطره همیشه جزو اسرار حرفه‌ای من بوده و هیچ وقت نگفتم و به قول انگلیسی‌ها الان چون ۳۰ سال گذشته دیگر محرمانه بودنش را از دست داده است. خلاصه وقتی سرگرد این گزارش را دادند، تیمسار به شدت عصبانی شدند که من اجازه نمی‌دهم کسی در کار ارتش دخالت کند و پرستیز ارتش را پایین بیاورد. این فریادهای تیمسار آن قدر بلند بود که دکتر چمران از اتاق دیگر آن را شنید و من و آقای مصطفوی هم شنیدیم.

آفرین! بالاخره این حرف‌ها بود و از بهمن ۵۷ هم تا زمانی که دارم می‌گویم یعنی خرداد ۵۸ فاصله‌ای نبود که این روایت‌ها و تصویرها ترمیم شود و شناخت درست‌تری پیدا کنیم. البته من بنی‌صدر را می‌شناختم که واقعا در حدی نبود که بعدا به آن رسید اما مثلاً آقای بزدی هم خیلی خاکی بود و قطب‌زاده هم تقریباً با دانشجو‌ها می‌جوشید اما درباره دکتر چمران واقعا اطلاعات زیادی نداشتم.

ماجرای گفت‌وگویتان سردوربین‌کنون به کجا رسید؟

آن شب خیلی با هم حرف زدیم و دوربین بهانه‌ای شد تا ایشان از جنوب لبنان، از عکاسی‌هایش و همه تجربه‌ها و کارهای هنری‌اش تا دکتر شریعتی که نزدیک سالگردشان بود، با من صحبت کند. صبح فردای آن روز قرار بود دکتر چمران با گروه‌های دموکرات که در مریوان بودند مستقیم وارد مذاکره شود. صبح آن روز من دیدم دکتر چمران، کت‌وشلواوری را که با آن وارد مریوان شده بود عوض کرده و یونیفرم پلنگی نظامی پوشیده است. باز خیلی تعجب کردم. حالا آن نگاه می‌کنم به نظر خودم هم بعضی کارهایم عجیب می‌آید (می‌خندیم) اما رفتم جلو و به ایشان گفتم: «چه شد آقای دکتر؟! شما دیشب از شمع گفتید، از هنر گفتید، از نقاشی گفتید، حالا رفته‌اید لباس نظامی پوشیده‌اید؟! دکتر نگاهی به من انداخت و گفت: «حالا شب جوابت را می‌دهم.» و رفت. من هم در آن دیدار که در ستاد با گروه‌های مختلف فدایی و دموکرات صورت گرفت حضور داشتم که بماند چون اگر بخواهم بگویم طولانی می‌شود و موضوع بحث نیست. البته این خاطرات را در کتاب «خبرنگار جنگ» نوشتم.

شب آن روز دکتر، پاسخ سوال شما را چطور داد؟

رفتم گفتم «الوعدۀ وفا!» جواب سوال من چیست؟ صحبتش را این‌طور شروع کرد که انسان کامل مثل حضرت علی(ع) است. همه وجوه انسانی باید در انسان کامل باشد. انسان کامل تک بعدی نیست که مثلاً فقط به یک بعد سیاسی یا نظامی برسد و ابعاد دیگر انسانی را نادیده بگیرد. این حرف برای من، بسیار جذاب و تأثیرگذار بود خصوصاً که در تمام این صحبت شاخص را مدام از حضرت علی(ع) می‌آوردند. تأکید داشتند که انسان کامل باید روح لطیفی داشته باشد. نمی‌شود در زندگی خشن روزمره، سیاست خشن روزمره، اقتصاد خشن روزمره، تکنولوژی و علم خشن روزمره غرقه شود، وگرنه انسان به بیراهه می‌رود و همان شخصیت تک بعدی می‌شود که جز خوشونت چیزی را نمی‌بیند و برای لطافت روح هم لازم است که هنر در زندگی انسان حضور داشته باشد. البته هنر نه به منزله هر اثری بلکه هنر به آن معنای اصلیش یعنی عاطفه و احساس و خلاقیت. به همین علت هم بود که خود ایشان هم دستی در خلق آثار داشت و داستان تابلوی شمع ایشان و نقش آن در رابطه با همسرشان، غاده جابر مشهور است. من فکر می‌کنم دکتر چمران چون انسان کامل بود، هنرمند بود و کسانی هم که زندگی خشکی دارند و در عین حال مدعی مسلمانی هستند باید در این مورد بازتعریفی از انسانیت و نسبت آن با لطافت روح و هنر برای خودشان داشته باشند چون انسان کامل انسان تک بعدی نیست که فقط به سیاست یا فقط به اقتصاد یا فقط به علم برسد. چون هیچ‌کدام این‌ها بدون هنر نمی‌توانند آن لطافت و اثرگذاری را داشته باشند. این هم که مشخصه‌های انسانی شهید چمران بسیار باز و ماندگار شده به دلیل هنر خوب زیستن ایشان بوده است.

شمه‌ای از این اختلافات را در فیلم «آقای حاتم‌کیا هم دیدیم».

بله، آن هم مبتنی بر همین روایت‌ها بود و البته واقعا هم این چیزها بود و نمی‌توانیم بگوییم نبود چون وجودش هم به علت تازه شکل گرفتن سپاه طبیعی بود اما مهم مدیریتی بود که در این اختلافات باید اعمال می‌شد و شلا. مهم اختلافاتی بود که تعمیق نشد و روح‌های بزرگی که این وحدت‌ها را به وجود آوردند مثل شهید صیاد شیرازی، آقای مصطفوی و خود شهید چمران. چمرانی که از بدنه نظام و نماینده دولت بود. به هرحال آقای مصطفوی، عصبانیت تیمسار را برنتابید و با جدیت رفت و در اتاق را باز کرد تا با عتاب و خطاب، ماجرا را فیصله دهد و خب تیمسار هم همکاری کرد و تمام شد. در همین حین دکتر چمران به همراه چند پاسدار در اتاق دیگر ایستاده بودند و من به همراه آقای گلستانی و یک خبرنگار دیگر روی تخت بیرون حیاط نشسته بودیم و صداها را می‌شنیدیم. آن موقع شناختی از دکتر چمران نداشتم و ایشان را فقط به عنوان نماینده دولت می‌شناختم که البته چون سمپاشی‌ها هم اوایل انقلاب علیه همه افراد زیاد بود شاید تصویرم از ایشان خیلی هم مثبت نبود.

خلاصه آن چند پاسدار به دکتر گفتند دو خبرنگار بیرون نشسته‌اند. ایشان هم گفتند: «خبرنگارها را از اینجا دور کنید!» این حرف آنچنان به من برخورد و ناراحت شدم که خیلی سریع به آن پاسدارها گفتم به آقای چمران بگویید اگر شما الان وارد منطقه شده‌اید، من سه روز پیش آمده‌ام! بنابراین بیشتر از شما حق دارم که اینجا باشم (می‌خندیم). پاسدارها هم رفتند به دکتر گفتند و من واکنش ایشان را از پنجره می‌دیدم اما فاصله‌ای داشتم که صدا شنیده نمی‌شد. به هرحال ما همان جا ماندیم و دیگر صدای تیمسار و آقای مصطفوی هم پازین آمده بود و دکتر هم کمی آن طرف‌تر به صحبت‌ها گوش می‌داد. این ماجرا گذشت و تیمسار هم برگشت و داستان تمام شد.

اما شما همچنان از دکتر ناراحت بودید.

غروب که شد چون مقرر سپاه و ارتش و دولت در جاهای مختلفی بود، آقای مصطفوی و گلستانی به مقر خودشان برگشتند و دکتر چمران هم با پاسدارهایشان وضو گرفتند و روی موکتی که بیرون ستاد بود نماز خواندند و من هم مثل بچه‌آدم ایستادم و پشت سرشان به ایشان اقتدا کردم. بعد از نماز برگشت پشت سرش را نگاه کرد و فکر می‌کنم واقعا انتظار نداشت من را ببیند. بعد از نماز برای شام به اتاق اصلی ستاد رفتیم که فقط یک میز وسط آن بود و من دوربین را روی آن گذاشته بودم. یک دوربین کنون داشتم که چون به عنوان عکاس از طرف روزنامه انقلاب اسلامی اعزام شده بودم، همیشه همراهم بود. اولین برخورد مستقیم ما با هم، همان شب بود که ایشان دوربین را برداشت و گفت: «دوربین شماست؟ من هم یک کنون داشتم». من چون خیلی آشنایی با دکتر نداشتم با تعجب گفتم: «شما عکاسی هم می‌کنی؟» گفت: «بله، من جنوب لبنان خیلی عکاسی می‌کردم.» من اصلاً چشمم گرد شد که شما! لبنان! البته قبل از آن هم می‌دانستیم اما خب تصویر مثبتی نبود و در سمپاشی‌ها با نام فالانژ، گاهی به ایشان حمله می‌شد.

بالاخره جزو جبهه ملی هم بودند و شاید این وجوه در ایجاد تصویر نه چندان مثبت در انقلابی‌ها، مزید بر علت شده باشد.



علی(ع) جمع‌آوری و تحت عنوان کتابی به نام «علی زلیخترین سروده هستی» به چاپ رسید، این تمثال نیز آنجا به نمایش درآمد. از آنجاکه این تنها تمثال به جامانده در نقاشی‌های شهید چمران است به نظر می‌رسد بعدا او به تصویر و ترسیم کردن اندیشه شیعی بیشتر تمایل پیدا کرده بود.

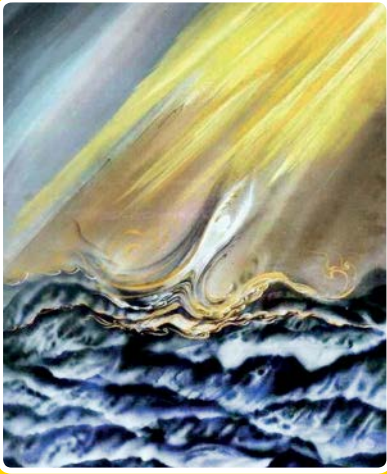
روایتی هست از این‌که وقتی دکتر چمران ۱۶ ساله بود این تمثال را از حضرت علی(ع) نقاشی کرده بود. کسی نیست که درباره عشق و ارادت ویژه شهید چمران به امام علی(ع) بی‌خبر باشد اما شاید کمتر کسی بداند که او در مجموعه نقاشی‌هایش تمثال هم داشته است. وقتی بخشی از دست‌نگاشته‌های شهید چمران در مورد حضرت



نقاشی از نقاشی‌های تکنیکی دکتر چمران درختی است که در وزش تندباد مقاومت می‌کند. تنه و ساقه‌های درخت محکم و استوار هستند و فقط سوی برگ‌هاست که وزش تندباد را به اطلاع تماشاگر می‌رساند. این نقاشی با تکنیک رنگ روغن کشیده شده و پرتابه رنگ‌ها به یک سوی مشخص و مسیر حرکت تندباد در تضاد با ایستایی تنه درخت بازهم تلاشی بصری است برای به تصویر کشیدن مفهوم ایستادگی، پایداری، مقاومت و سلحشوری. شاید این نقاشی به لحاظ سبک و سیاق اجرایی با دیگر آثار شهید چمران تفاوت‌هایی داشته باشد اما مضمون و مفهومی که ارائه می‌دهد در همان دسته‌بندی متأثر از نگاه و اندیشه شهید جای می‌گیرد.



تواند نتیجه و بار هم شهید شقی و شوری



آسمان، دریای خروشان و پرواز، نمادهای تکرار شونده در آثار شهید چمران هستند و اینجا در کنار هم و در ترکیب با یکدیگر به نمایش درآمده‌اند ضمن این‌که خطوط رنگی با دستان دکتر چمران، تحرك را به تصویر هدیه کرده‌اند. مسیر حرکتی رنگ‌ها، بازی رنگ و نور به علاوه تضاد بین خروش دریا و گشودگی آسمان يك پیوند معنادار بین زمین و آسمان در این تابلو ایجاد کرده است. جایی که خروش دریا به آسمان نزدیک می‌شود، خطوط به مینیاتور و ظرافت‌های آن شباهت پیدا می‌کند و آسمان ترکیبی ساده از چند رنگ است که در مقابل خروش و تیرگی دریا، آرامش و نور را نوید می‌دهد.